

بیم‌ها و امیدهای جنبش سترگ جاری!

رویدادهای مبارزاتی چند روز اخیر تجلی یکی از پرشکوه‌ترین خیزش‌های مردمی در طی سه دهه از عمر ننگین رژیم جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ منافع سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری وابسته در ایران است.

مسلم است که آنچه این روزها در خیابان‌ها می‌گذرد یک جنبه از واقعیت و آنچه در کاخ‌های سیاستمداران مدافع استثمارگران و سرکوبگران برای مقابله با توده‌های انقلابی ما می‌گذرد، جنبه دیگری از واقعیت است. بر این اساس در شرایطی که صحنه‌ها و تصاویری از مبارزات توده‌های جان‌به‌لب‌رسیده در خیابان‌ها- تصاویری پر شور، تصاویری دردناک، تصاویری امیدبخش، تصاویری دلهره‌آور- در مقابل چشمان همه کسانی که قلبشان برای توده‌های در بند ایران می‌تپد، در حرکت است، در همان حال هر کسی به نقشه‌ها و سیاست‌هایی نیز می‌اندیشد که دشمنان رنگارنگ مردم برای سرکوب و تحت کنترل در آوردن این جنبش طراحی و در دستور خود قرار داده‌اند. همین واقعیت خود به طور طبیعی سئوالاتی را در ذهن کارگران و زحمتکشان و همه توده‌های در بند ایران و نه تنها آنها بلکه تمامی روشنفکران مبارز در ایران و خارج از کشور بوجود آورده است. یکی از اساسی‌ترین این سئوال‌ها به شکست و پیروزی این جنبش مربوط است؛ به خصوص که روشنفکرانی، با این فرض که گویا رهبری جنبش در دست موسوی و اصلاح‌طلبان قرار دارد، با ناامیدی از شکست محتوم آن سخن گفته و قادر نیستند ارزش و اهمیت عظیم این جنبش در هموار کردن راه برای تحقق آرمان‌های انقلابی کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده ایران را دریابند. عده‌ای نیز با تکیه بر فقدان یک رهبری انقلابی در جامعه که خود البته واقعیتی است غم‌انگیز، زانوی غم به بغل گرفته و به رواج ایده‌های مایوسانه در ارتباط با این جنبش می‌پردازند. برای این که بتوان در مورد چنین مسایلی اظهار نظر کرد، قبل از هر چیز لازم است تصویری حدالمقدور درست از واقعیت‌های درونی این جنبش کسب نمود. نوشته حاضر، با بررسی رویدادهای مبارزاتی که امروز در ایران می‌گذرد و کنکاش در بیم و امیدهای موجود در جنبش سترگ کنونی، می‌کوشد قدمی در این جهت، بردارد.

جنبش تاریخی بزرگی که امروز در ایران در وسعتی بی نظیر تقریباً در سراسر کشور جریان دارد، جنبشی است عمومی که **از میان** کارگران و زحمتکش‌ترین اقشار جامعه یعنی "هیچ بودگان" و گرسنگان، سیل جوانان (زن و مرد) بیکار، تحقیر و سرکوب شده و بی حقوق، از میان اقلیت‌های مذهبی و خلق‌های تحت ستم، اقشار مختلف پائین جامعه، معلمین و پرستاران، خانواده‌های داغدار زندانیان سیاسی- چه در ارتباط با دهه ۶۰ که فرزندان‌شان، پدرمادرهایشان، خواهر و برادرانشان و... به مثابه نسلی انقلابی به دست رژیم دارو

شکنجه جمهوری اسلامی در خون خود غلطانده شدند، و چه در ارتباط با مبارزینی که بعدها توسط این رژیم به قتل رسیده و یا هم اکنون در زندان ها به سر می برند- دانشجویان، و زنان(با تأکید بیشتر و بیشتر، زنان) که نه فقط خود در طی سه دهه اخیر همواره آماج شدیدترین سرکوب ها بوده اند، بلکه بخش عمده ای از سرکوب مردم با سرکوب زن در جامعه از طرف جمهوری اسلامی بر مردم اعمال شده است، همه و همه در آن شرکت دارند. حتی گروه های سنی متفاوتی در این جنبش به چشم می خورند که بیانگر شرکت فعالانه دو نسل متفاوت (از پیرزن و پیرمرد تا نوجوانان دختر و پسر) در آن است. در عین حال در صفوف این جنبش ما شاهد حضور بخش هایی از میان قشرهای مرفه جامعه و حتی بخشی از خود طبقه حاکم نیز هستیم.

این جنبش در اساس، انعکاس خشم فرو خفته طبقات و اقشاری است که از بدو به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی ، با شدت و حدت تمام مورد استثمار و ستم قرار داشته و خواست های عادلانه و برحقشان به قهرآمیز ترین و وحشیانه ترین شکل سرکوب شده است. انعکاس خشم فروخته گرسنگان و رنجدیدگان نسبت به شکاف طبقاتی عظیمی است که امروز باعث تمرکز ثروت های نجومی و سرسام آور در کاخ های سر به فلک کشیده سرمایه داران و وابستگان به آنها در یکسو و فقر و فلاکت بیش از حد طبقات تهیدست با کودکان و نوجوانان دختر و پسر آواره شان در خیابانها، از سوی دیگر است. انفجار خشم عمومی نسبت به رشد فحشاء، اعتیاد، آوارگان در خیابان و "کارتن خواب ها" و بالاخره انفجار خشم عمومی از دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز حاکمیت موجود به مثابه روینای ذاتی و اجتناب ناپذیر سیستم سرمایه داری وابسته حاکم در کشور است، دیکتاتوری عنان گسیخته ای که نه فقط در کارخانه ها و مراکز گوناگون کار بلکه در ادارات، در مدارس و دانشگاه ها و بطور کلی در همه جا که مردم و کار و زندگی وجود دارد، از طریق دخالت حتی در خصوصی ترین مسایل زندگی توده ها، به مردم ایران تحمیل شده است. بنابراین **جدالی که امروز در جنگ و گریز های خیابانی شاهد آن هستیم، یک جدال طبقاتی است که در یک سوی آن صفی از طبقات محروم و بی چیز، از کارگران گرفته تا توده های زحمتکش و دیگر توده های تحت ستم ایران قرار دارند و در سوی دیگر آن، طبقه استثمارگر حاکم یعنی سرمایه داران گرگ صفت وابسته ایستاده اند که در عین حال پایگاه اصلی امپریالیسم در ایران را تشکیل داده و در ارتباطی ارگانیک با یکدیگر بر مردم ما اعمال حاکمیت می کنند.**

یکی از مهمترین ویژگی های این جنبش بزرگ و سراسری، توان و انرژی مبارزاتی عظیم نهفته در آن است. این واقعیت را اولاً می توان در جسارت و شهامت و شجاعت غیرقابل توصیف جوانان انقلابی ای دید که بدون هیچ واژه ای از نیروهای مزدور مسلح رژیم وعلیرغم آگاهی از زندان و شکنجه و جنایات و اعمال وحشیانه "سربازان گمنام امام زمان" وزارت اطلاعات، به خیابان آمده و در مقابل حاکمیت قد علم کرده اند.

دفاع از خود قهرمانانه در مقابل خشونت قهر آمیز مزدوران رژیم، از سوی دیگر، باز مبین حد و چگونگی انرژی و پتانسیل نهفته در جنبش جاری است. دیدیم که چطور جوانان انقلابی ما علیرغم خالی بودن دستانشان، در مقابل خشونت ضد انقلابی مزدوران رژیم، ایستاده و علیرغم همه رهنمودهای ضد انقلابی و تبلیغات مرتجعین و سازشکارانی که آنان را به دادن گل در مقابل گلوله و سکوت در مقابل خشونت های وحشیانه این نیروها فرا می خوانند، با روحیه انقلابی بسیار بالائی، با آن مزوردان درگیر شده و از این طریق با دفاع از تظاهر کنندگان، امکان کشت و کشتار و زخمی و لت و پار شدن پیر و جوان و زن و مرد و کودک توسط آن مزدوران وحشی حکومتی را در مقیاسی کم می کنند؛ به این معنی که به آنها اجازه نمی دهند که با دستی کاملاً باز و بدون هراس از عقوبت و مواجه شدن با عکس العمل انقلابی در مقابل خود، به مردم حمله کنند.

میزان توان و انرژی عظیم نهفته در این جنبش را همچنین می توان در تظاهرات روز دوشنبه (۲۵ خرداد) دید که علیرغم همه اخطارهای پلیسی و امنیتی جمهوری اسلامی و علیرغم همه تلاش های به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی که در هماهنگی با یکدیگر (چنانچه می بایست و حفظ منافع طبقاتی آنان در مقابل توده های رنج دیده ما ایجاب می کند) به اشکال و طرق مختلف کوشیدند مردم به خشم آمده از سی سال ظلم و ستم های حاکمیت ضد خلقی موجود را از آمدن به خیابان باز دارند، بی اعتنا به آنان، خیابان های تهران و دیگر شهرهای ایران را پر کرده و عزم انقلابی خود را در مقابل همه دشمنانشان به نمایش گذاشتند.

حتی نمایان تر از آنچه در فوق گفته شد، توان و انرژی عظیم نهفته در جنبش تاریخی اخیر، خود را در تظاهرات عظیم و گسترده سراسری در ۳۰ خرداد نشان داد. در این روز با این که رسماً از طرف خامنه ای، به عنوان بالاترین مقام جمهوری اسلامی، اخطار به منع هر گونه تجمع شده بود، در شرایطی که وی، بطور کاملاً قاطع و آشکار، مردم را مورد تهدید قرار داده و در نتیجه، سرکوب هر چه وحشیانه تر توده ها توسط نیروهای مسلح رژیم به آنها وعده داده شده بود، ولی باز با شهامت و جسارتی بی نظیر، در سراسر کشور، به خیابان ها آمدند. این، حقیقتاً از وجود منبعی از انرژی متمرکز در وجود مردم ما حکایت می کند، انرژی متمرکز و فشرده ای که در اساس، با سد دیکتاتوری، از بروز آن ممانعت شده بود. وقتی به خاطر آوریم که توده های رزمنده ما، معنی واقعی "سرکوب قاطعانه" را کاملاً می دانستند و آن را با همه وجود خود درک می کردند- چرا که در تظاهرات روز دوشنبه، در اثر حملات بسیار وحشیانه مزدوران رژیم که حتی رگبار مسلسل نیز بروی آنها گشوده بودند، چندین نفر شهید و زخمی(همراه با تعداد زیادی شدیداً آسیب دیده) داده بودند، بیشتر می توانیم حد شجاعت و شهامت در میان این توده های انقلابی و درجه عظیم انرژی انقلابی نهفته در وجود آنان را برای خود به تصور در آوریم.

آنچه در فوق آمد، تصویر یک گوشه از رویدادها و واقعیت های جنبشی است که هنوز ادامه دارد. در این میان، یکی از موضوعات مهم برای این که بتوان واقعیت این جنبش را شناخت و باید در حال حاضر مورد توجه قرار گیرد، این است که باید دید که این جنبش بزرگ در چه بستری شکل گرفت، اکثریت توده های انقلابی ایران (یعنی توده هایی که رهائی و تحقق آرمان های مبارزاتی خود را در گرو سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می دانند) چه نقشی در آن ایفاء می کنند و دشمنان مردم برای سرکوب و کنترل این جنبش، انجام کدام وظایف ضد انقلابی را به عهده گرفته و چه تقسیم کاری بین آنان برعلیه این جنبش وجود دارد.

این جنبش، در فردای اعلام نتایج انتخابات دور دهم ریاست جمهوری، با حضور نه فقط کسانی که از این تقلب بر آشفته شده بودند (آنهایی که تحت تأثیر تبلیغات فریبکارانه اصلاح طلبان یا به اصطلاح مدافعین دروغین "تغییر"، از ترس روی کار آمدن مجدد احمدی نژاد به پای صندوق های رأی کشیده شده بودند و همچنین مدافعین واقعی "تغییر" از بالا) بلکه با شرکت حتی آنهایی که آن انتخابات را به حق یک شعبده بازی شمرده و آن را تحریم کرده بودند، و اکنون فضائی برای ابراز خشم و کینه خود نسبت به احمدی نژاد به مثابه سمبل بالفعل جمهوری اسلامی، آماده می دیدند، تحت عنوان اعتراض به نتایج این انتخابات آغاز و شعله ور گردید.

صرفنظر از افشار مرفهی که منافع طبقاتیشان با حفظ سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم و رژیم موجود تأمین می شود و مسأله شان صرفاً ایجاد تغییراتی در بالا توسط خود بالائی ها جهت تعدیل در دیکتاتوری حاکم است، واقعیت این است که منافع اکثریت توده های ایران که از مظالم بی حد و حصر حکومت دار و شکنجه جمهوری اسلامی، حکومت مدافع استثمارگران و ستمگران، جانشان به لب رسیده است، در گرو نابودی سیستم حاکم و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشد و از این رو برای آنان اعتراض به تقلب در انتخابات در واقع یک بهانه و پوششی بود که تحت لوای آن به میدان آمدند.

واقعیت این است که جنبش حاضر با توجه به حضور توده های میلیونی در آن و در نظر گرفتن انرژی انقلابی بسیار بالای موجودش که در فوق تا حدی توصیف شد، هرگز نمی توانست بوجود آید اگر توده های رنج دیده ما تجربه سی سال استثمار وحشیانه نیروی کار (که در دوران خاتمی با تصویب چند قانون ضد کارگری، شدت بیشتری نیز گرفت) و ظلم و ستم شدید و گاه غیر قابل تصور طبقات استثمارگر و حکومت مدافع آنها را از سر نگذرانده بودند؛ و اگر توده های ستم دیده خلق به طور عموم، عذاب و مصایب ناشی از اختناق و دیکتاتوری عنان گسیخته وحشیانه رژیم را با تمام وجود خود لمس و تجربه نکرده بودند. اینها همه واقعیت هایی هستند که هر روز بر شدت نفرت و بیزاری و خشم شدید آنان از تمامیت رژیم جمهوری اسلامی افزوده و سرنگونی این رژیم را بیش از هر وقت دیگر خواست عاجل توده ها قرار داده

است. با توجه به این که اتفاقاً درست همین واقعیت است که امروز مورد تحریف قرار گرفته و صفی از دشمنان رنگارنگ مردم به همراه سازشکاران، با نفی و رد این واقعیت، به فریب مردم پرداخته و جلوگیری از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جنبش و کاستن از دامنه گیری هر چه وسیعتر آن را اساس فعالیت های خود قرار داده اند، لازم است اندکی به عقب برگردیم و ببینیم که عکس العمل اکثریت مردم ایران در ارتباط با انتخابات دور دهم ریاست جمهوری چه بود و تا زمانی که توده های انقلابی به خیابانها بریزند، چه پروسه ای طی شد.

این موضوع بر همگان آشکار است که در این دور انتخابات ریاست جمهوری، دست اندر کاران جمهوری اسلامی دست به چنان اقداماتی زدند که تا کنون سابقه نداشت. در این رابطه به خصوص دو مورد از اهمیت خاصی برخوردار است. انجام مناظره های تلویزیونی فیما بین کاندیداها و عدم دخالت آشکار ارادل و اوباش وزارت اطلاعات به طور موقت در امور خصوصی مردم، طی چند روز در دوره تبلیغات پیش از انتخابات- که در نتیجه آن امکان تجمع برای توده ها به خصوص برای جوانان زن و مرد و مبادرت به جشن و پایکوبی تحت پوشش تبلیغات انتخاباتی، فراهم شد. این اقدامات ویژه و بی سابقه به هر دلیلی صورت گرفت، واقعیت این است که نقش بسزائی در کشاندن مردم به پای صندوق های رأی داشت. (اقدامات فوق الذکر، در واقع به خاطر شدت گیری تضاد های درونی حاکمیت بوجود آمد که در عین حال **جناح های دست اندرکار، بطور مشترک** کوشیدند به این طریق این انتخابات را که همچون همیشه، شعبده بازی ای بیش نبود، جدی و واقعی جلوه داده و از آن برای جلب نظر توده ها و تشویق آنها برای شرکت در انتخابات به خاطر کسب مشروعیت از توده ها برای رژیم محبوب خود، یعنی "نظام مقدس جمهوری اسلامی"، عبارتی که موسوی در اطلاعیه های اخیر خود بکار می برد، استفاده کنند).

این موضوع قابل انکار نیست که قبل از اقدامات فوق الذکر یا به قول خودشان "مهندسی" ای که برای کشاندن مردم به پای صندوق ها انجام دادند، اکثریت مردم ایران تمایلی به رأی دادن نداشتند. این موضوع آنچنان آشکار و بدیهی بود که بخشی از به اصطلاح اصلاح طلبان غیر حکومتی نیز برای همراه جلوه دادن خود با مردم، علناً این انتخابات را تحریم کردند- که این نیز امری بی سابقه بوده و به نوبه خود، هم بیانگر و منعکس کننده رشد هر چه بیشتر تضاد بنیادی اکثریت توده های مردم ایران با کلیت رژیم جمهوری اسلامی بود و هم از شدت بحران سیاسی دامنگیر این رژیم حکایت می کرد. (به یاد داشته باشیم که از دوره خاتمی به این سو، از طرف جمهوری اسلامی، فضائی برای فعالیت در اختیار اصلاح طلبان غیرحکومتی که اکثریتی ها و توده ای ها را نیز شامل می شود، گذاشته شده است. از این رو، اینها سال هاست که یا قبول اساس حاکمیت جمهوری اسلامی و دفاع از آن در مقابل نیروهای انقلابی جامعه که صدایشان در دیکتاتوری حاکم در گلو خفه شده و هر گونه تلاششان برای بیان نظر و خواسته های خود با شدیدترین سرکوبها مواجه است، تنها نیروی اپوزیسیون فعال- هرچند

بلحاظ قانونی به رسمیت شناخته نمی شوند- در داخل ایران هستند که علیرغم قرار داشتن تحت فشار و سرکوب، ولی به هر حال صدائی و امکان فعالیتی در جامعه دارند.)

اما از آنچه پیش آمد و پروسه ای که تا اعلام نتایج انتخابات طی شد، توده ها(چه آنها که فریب تبلیغات انتخاباتی را خورده و به صحنه سیاسی آمده بودند و چه آنها که فضای سیاسی موجود را وسیله ای برای تجمع و تبادل افکار و نظر خود قرار داده بودند)، سود خود را بردند و رژیم با همه جناح های درونیش نیز سود خود را.

تا آنجا که به توده ها مربوط است همانطور که می دانیم، در زیر سیطره اختناق و دیکتاتوری رژیم، توده های تحت استثمار و ستم دیده ما نه از آزادی بیان و تشکل و دیگر ابزارهای دموکراتیک برخوردارند و نه حتی می توانند آزادانه دور هم جمع شده و به تبادل افکار با یکدیگر بپردازند. اما در طی چند روز قبل از انتخابات که وزارت اطلاعات به آشغال های امنیتی و اراذل و اوباش مسلح خود دستور داده بود که کار همیشگی و روتین ایجاد مزاحمت و درگیری با مردم را موقتاً کنار بگذارند، امکان بحث و گفتگوی مردم، حول "انتخابات" و مسایل سیاسی جاری در کشور بوجود آمد؛ که در این بین جوانان مبارز نیز توانستند تا حدی از آن بهره برده و با ایجاد روابط بین یکدیگر، روحیه تعرضی و انقلابی خود را در مقابل رژیم، هر چه بیشتر تقویت نمایند. برای خیلی از این جوانان که یا بعد از دهه خونین ۶۰ متولد شده اند و یا دوران کودکیشان را در آن دهه گذرانده اند، هرچند ممکن بود، مثلاً موسوی جنایتکار در لباس "اصطلاح طلب اصول گرا" چهره ناشناسی بوده باشد- به خصوص که "اصلاح طلبان" حکومتی با هزار ترفند و ریا و تحت پوشش هائی چون "موج سوم" و "پرچم سبز" می کوشیدند از او که هنوز خون ده ها هزار کمونیست و آزادیخواه ایران از دستانش پاک نشده، چهره قهرمان "تغییر" شرایط نکبت بار جامعه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بسازند و این کرکس را به عنوان قناری به آنها قالب کنند(آخر چون همه چیز در جهان در حال تغییر است، گویا کرکسی چون موسوی نیز امروز تغییر کرده و به قناری خوش الحانی تبدیل شده است!!)- اما این جوانان، احمدی نژاد را با چهره واقعی می شناختند، تا جائی که سرمایه گذاری روی نفرت مردم از احمدی نژاد یکی از برجسته ترین اقدامات تبلیغاتی "اصلاح طلبان" برای فریب مردم برای شرکت در انتخابات بود.

در چنین شرایطی مسلم بود که تحمیل دوباره احمدی نژاد به مردم به مثابه یکی از سمبل های زنده و بالفعل همه جنایات و کتافات رژیم جمهوری اسلامی می توانست انفجاری را در پی خود بوجود آورد- که چنین نیز شد. از طرف دیگر در شرایطی که در طی مناظره های تلویزیونی، خود گردانندگان و دست اندرکاران رژیم با ارائه ارقام و آمار و مدرک، پرده از دزدی ها، فساد و جنایات خود در حق عزیزان مردم (اشاره به شکنجه زندانیان در زیر زمین بنیاد شهید در دهه ۶۰ با مسئولیت کروی که احمدی نژاد آن را افشاء کرد) برداشته و شدت تضاد فیما بین خود را در مقابل چشمان توده ها عیان ساختند، این امر برای ابراز خشم و نفرت

بیکران توده ها از رژیم جمهوری اسلامی فضائی را آماده ساخت. در چنین وضعی کاملاً بدیهی و کاملاً قابل تصور است که این توده ها در انتظار فرصتی برای بیان خشم خود از حاکمیت موجود نشستند و در اولین فرصت تحت هر پوشش و بهانه ای که پیش آید، به خیابان ها بریزند. این بهانه و پوشش برای آنها با بیرون آمدن "دیکتاتور کوتوله" (نامی که مردم در طی تظاهرات اخیر خود به احمدی نژاد دادند) از صندوق های رأی، پیدا شد.

از نقطه نظر سود رژیم، این واقعیتی است که اگر بدلیل دیکتاتوری بی حد و حصر و عنان گسیخته (این کلمات با همه بارشان مطرح هستند) حاکمیت جمهوری اسلامی، هیچیک از سران و گردانندگان رژیم، برای رأی مردم پیشیزی ارزش قایل نیستند، اما شرکت مردم در بالماسکه های انتخاباتی برای آنها بسیار مهم است. اتفاقاً در بالماسکه اخیر، آنها شدیداً محتاج چنین امری بوده و شدیداً نیاز داشتند که توده های هر چه بیشتری را به پای صندوق های رأی بکشانند. واقعیت این است که علیرغم این که طبقات استثمارگر و ستمگر، همواره توده ها را هیچ و بی ارزش جلوه داده و آنها را مورد تحقیر و توهین قرار می دهند، ولی حکومت های آنان عموماً مجبورند موجودیت خود را با تأیید توده ها از حاکمیت خویش توضیح دهند؛ و مقبولیت حکومت خود توسط توده ها را دلیل بر مشروعیت رژیم خود جلوه دهند. جمهوری اسلامی نیز برای مقبول و مشروع جلوه دادن حاکمیت خویش، در شرایطی که کاملاً به این امر واقف بود که توده ها به خودی خود به پای صندوق های رأی نخواهند رفت، همانطور که اشاره شد دست به "مهندسی" جدیدی زد و تنور انتخابات را گرم نمود.

با گرم شدن "تنور"، مبلغین و بکار گماشته شدگان از طرف هر یک از کاندیداها، نان مورد احتیاج رژیم را در آن پختند و هر یک به طریقی سعی در جلب مشارکت مردم در به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری نمودند. در این میان اما، نقش به اصطلاح اصلاح طلبان متشکل در ستادهای انتخاباتی کروی و موسوی قابل تأکید است که با بردن ایده های گمراه کننده و تحلیل های انحرافی به میان مردم، از جمله از طریق ترساندن آنان از لولوی احمدی نژاد که گویا اگر در شعبده بازی انتخاباتی شرکت نکنند، احمدی نژاد شانس ماندن بر سر کار را پیدا کرده و همچنان در قدرت خواهد ماند، و یا تحریم "انتخابات" موجب روی کار آمدن کسانی در جمهوری اسلامی خواهد شد که اساساً بر ضد هر نوع سیستم انتخاباتی بوده و خود را نماینده خدا بر روی زمین می دانند (یعنی با وقاحت کاملاً آشکاری خواهند گفت که مردم "هیچ" هستند)، تا حد زیادی موفق به فریب بخشی از توده ها شده و نیاز به مشروع جلوه دادن رژیم جمهوری اسلامی را با کشاندن عده ای به پای صندوق ها و گدائی رأی از آنها برآورده نمودند. این سود بزرگی بود که حکومتیان با هر جناح و دسته، با توسل به ربا و فریب و توسل به ترفندهای مختلف برای گرم کردن تنور انتخابات، بردند.

اما خوش رقصید آنکه آخر رقصید. آنهمه "هزینه" ای که از طریق چهار جنایتکار کاندید برای فریب مردم صرف شده بود- و بر آن اساس، "ولی فقیه" امکان یافت ضمن دست بردن در ارقام، تعداد شرکت کنندگان در آن شعبده بازی انتخاباتی را حدود چهل میلیون نفر جا زده و از آن مشروعیت و مقبولیت حاکمیت جمهوری اسلامی را نتیجه بگیرد- با خیزش عظیم توده های انقلابی مملو از خشم نسبت به این حاکمیت و در انتظار فرصت برای بیان آن، یکشنبه دود شد و بر هوا رفت. در حقیقت توده ها با عمل انقلابی خود کاسه و کوزه "ولی فقیه" جمهوری اسلامی و همه جناح های درونی رژیم را در هم شکستند. آنها نه فقط با فریاد های "مرگ بر دیکتاتور" بلکه با تودهنی زدن به خامنه ای که با اعلام رقم چهل میلیون رأی سعی کرده بود رژیم محبوب خود را دارای پایگاه توده ای جا بزند، عدم مشروعیت و مقبولیت حاکمیت دیکتاتور جمهوری اسلامی را در طی درگیری های قهرمانانه خود با مزدوران مسلح رژیم با خون شورشی خود در کف خیابانها نوشتند. دشمنان، باد کاشته بودند و حال می بایست طوفان درو کنند.

خیزش قهرمانانه توده ها در ابعادی چنان وسیع که شاید با لفظ "اقیانوسی خروشان" به توصیف در آید، دشمنان مردم (امپریالیست ها و همه وابستگان به سیستم سرمایه داری وابسته ایران، حاکمین جمهوری اسلامی و وابستگان به این رژیم به مثابه حافظین کنونی این سیستم) را غافلگیر ساخت. آنها از همان زمان که توده های انقلابی ما به خیابانها ریخته و با سر دادن شعار بر علیه سران جمهوری اسلامی، و دفاع قهرمانانه از خود در مقابل حملات وحشیانه نیروهای مسلح رژیم، زمین را زیر پای حاکمان به لرزه در آوردند، از هیچ تلاشی برای تحریف واقعیت این مبارزه خودداری نکرده اند. در این راه، اصلی ترین تلاش آنها این است که حرکت انقلابی و بزرگ مردم ایران را از محتوای واقعی خود خالی ساخته و آن را اساساً ناشی از اعتراض به تقلب در انتخابات و یا به خاطر طرفداری از موسوی جلوه بدهند. از این طریق و بدین وسیله دشمنان مردم، نه فقط با بیشرمی تمام خونهای پاکی که در طی خیزش بزرگ اخیر (در دفاع از آزادی و برای تحقق خواسته های دموکراتیک توده ها) بر زمین ریخته شد را به آن مردک- که تنها یک قلم از جنایاتش در سال ۶۷ در مقام نخست وزیر رژیم حاکم، کشتار دهها هزار تن از زندانیان بی دفاع در سپاهچال های جمهوری اسلامی است- تقدیم می کنند بلکه شدیداً در تلاشند تا با محصور کردن مبارزات مردم در چهار چوب تضادهای درونی حکومت ضمن به هرز بردن انرژی انقلابی مردم، از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر این مبارزات جلوگیری کنند.

اما کذب ادعاها و تبلیغات آنها را قبل از هر چیز واقعیت خود حرکت مردم نشان می دهد. اگر رویدادها و صحنه های مبارزاتی واقعی ای که در چند روز اخیر توسط توده های قهرمان ما آفریده شد را از نظر بگذرانیم خواهیم دید که **توده های انقلابی ما در فردای اعلام انتصاب مجدد احمدی نژاد به ریاست جمهوری، بدون این که از طرف ارگانی بسیج و سازماندهی شده و یا کسی یا ارگانی از آنها برای برپائی تظاهرات، دعوتی به**

عمل آورده باشد، بی اعتنا به خواست و نظر موسوی و بدون این که او و دیگر حاکمین جمهوری اسلامی حتی تصورش را داشته باشند، در تهران و در اقصی نقاط ایران به خیابان ها آمده و دست به تظاهرات زدند. بنابراین در شرایطی که **موسوی توده ها را به آمدن به خیابان ها فرا خوانده بود،** زنان و مردان مبارز ما، "زن و مرد جنگ" (" ما زن و مرد جنگیم ، بجنگ تا بجنگیم" شعاری بود که حدود یک سال پیش در دانشگاه شیراز طنین انداز شده بود)، به خیابان آمده و صحنه های پرشور و شکوهمندی از مبارزات و جنگ و گریز خود با نیروهای مسلح رژیم آفریدند. موسوی، پس از مواجه شدن با چنین واقعیتی از آنجا که نمی بایست خود را از تک و تا بیاندازد و می بایست کوشش کند که خود را همراه مردم جلوه دهد تا اینطور القاء شود که گویا مسأله همه توده های حاضر در خیابانها اعتراض به تقلب در انتخابات است و گویا آنها برای دفاع از موسوی به میدان آمده اند، ناچار بود به هر حال خودی نشان دهد. او از مردم خواست که به "اعتراض" مسالمت آمیز بسنده کنند و در حالی که سال های سال توسل به قهر و خشونت ضد خلقی جمهوری اسلامی بر علیه مردم مبارز ایران را با "شمشیر برنده علی" و جنگ های خونین "پیامبر اسلام" بر علیه "کفار" توجیه کرده بود، اکنون التجاء به "مسیح" را تجویز کرد تا وقتی کسی به صورت آنها سیلی می زند، به دفاع بر نخیزند بلکه طرف دیگر صورت خود را برای خوردن سیلی بعدی به طرف ضارب برگردانند. اما دیدیم که **توده های انقلابی در خیابان ها به این حرف او نیز اعتناء نکردند** و هر چند سلاحی نداشتند که گلوله را با گلوله پاسخ گویند، ولی حداقل با دستی خالی در مقابل هجوم اوباشان بسیجی و لباس شخصی های وزارت اطلاعات به دفاع از خود پرداختند. موسوی تنها هنگامی که مشاهده کرد که جهت کاستن از آتش خشم مردم و تحت کنترل در آوردن جنبش آنان مجبور است خود اعلام تظاهرات کند، ظاهراً به این کار دست زد. ولی بزودی اعلام شد که چون وی نتوانسته مجوز قانونی دریافت کند خواهان پیگیری موضوع نیست. **این بار نیز توده های انقلابی بدون کمترین توجه و اعتناء به این بازی، خود به تظاهرات و راه پیمائی پرداختند.** در این پیکار ، مجدداً معلوم شد که **پیشاهنگ** آن حرکت، باز خود توده ها هستند. در اینجا نیز، **موسوی "پساهنگ"**، **با فریبکاری تمام، خود را از تک و تا نیانداخت و باز مبارزات شجاعانه مردم را برای اظهار وجود و بوجود آوردن توهم و گمراهی برای بی خبران، ملعبه دست خود قرار داد.** وی به خاطر این که اینطور جلوه دهد که گویا آن تظاهرات به خاطر وی برپا شده است، در گوشه ای، از بالای اتوموبیلی به سخن رانی پرداخت. در این روند بود که بالاخره وقتی معلوم شد که این توده های بپا خاسته را براحتی نمی توان به خانه های خود برگرداند و وی مجبور است وضعیتی که در اثر مبارزات قهرمانانه توده های انقلابی ما در جامعه ایران بوجود آمده است را در جهت حفظ منافع "نظام مقدس جمهوری اسلامی" خودشان، به گونه ای تحت کنترل خود در آورد، دعوت به عزاداری در سکوت را اعلام کرد. آن روز مردم یاد جانباختگان در جریان حملات وحشیانه مزدوران جمهوری اسلامی را گرمی داشتند. همه این رویدادها که در چند روز اخیر در جلوی چشمان همه مردم ایران رخ داد، نشانگر آن است که **موسوی در این مدت تنها لنگ لنگان در پس توده ها و نه پیشاپیش آنان حرکت کرده است.** اما

هیئات که رسانه های امپریالیستی به همانگونه که از خمینی، برای مردم ما به اصطلاح رهبر ساختند، امروز نیز این عنصر "پسahنگ" را پیشرو و رهبر خوانده و این روزها شدیداً مشغول جا انداختن این امر می باشند تا از این طریق برای وارونه جلوه دادن واقعیت مبارزات مردم و تحریف آن به نفع محدود و محصور کردن آن مبارزات در چهارچوب تنگ تضادهای درونی حکومت، مستمسکی داشته و اکاذیب خود را با آن توجیه نمایند.

این موضوع که مردم در ایران وسیعاً شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را مطرح نکرده اند (البته با توجه به این که حوادث در این روزها بسیار سریع می گذرد، همین الان که این سطور نوشته می شود، خبر می رسد که توده هائی که در میدان بهارستان در جلوی مجلس تجمع کرده اند با چه صدای رسائی این شعار را فریاد می زنند) ، فاکتی برای کسانی است که می خواهند مبارزات قهرمانانه اخیر مردم را اعتراض به تقلب در انتخابات، صرفاً علیه احمدی نژاد و یا به خاطر طرفداری از موسوی جلوه بدهند. اما برای هر انسانی که دارای حداقل آگاهی و تجربه سیاسی می باشد، آشکار است که چرا توده ها در آغاز سعی کردند به مبارزه خود لفافه اعتراض به تقلب در "انتخابات" را بدهند. دشوار نیست بفهمیم که توده اسیر در چنگال یک رژیم تا بن دندان مسلح که در خونریزی ید طولائی داشته و بی محابا به بگیر و ببند و کشتار مردم می پردازد، در شرایط خاصی که بوجود آمد، بکوشد مبارزه خود را در پوشش های ظاهراً کم خطر تر به پیش ببرد (البته این قابل تصور است که اگر رژیم در "مهندسی" شعبده بازی انتخاباتی اش با کمک مشاطه گرانش، موفق به فریب بخشی از توده ها نشده بود و آن "انتخابات" در وسعتی هر چه گسترده تری توسط مردم مورد تحریم واقع می شد، انفجار خشم و نفرت توده ها از شرایط بسیار ظالمانه و نکبت بار حاکم و از رژیم جمهوری اسلامی که امری اجتناب ناپذیر بود، در روندی دیگر رخ داده و به گونه ای دیگر سرریز می شد؛ آنگاه، این امکان وجود داشت که آنان از همان آغاز با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی و شعار های رادیکال دیگری به میدان آیند). مسأله اصلی این است که دشمنان مردم و کسانی که می خواهند از پیشروی هر چه بیشتر این جنبش جلوگیری کنند، سعی دارند ظاهر امر را به جای واقعیت این جنبش جلوه دهند. در حالی که **حتی توجه به سخنان محسن اژه ای ، وزیر اطلاعات** که در همان روز اول تظاهرات صراحتاً اعلام کرد که: " این عوامل دارند در پوشش انتخابات دست به یک کارهایی می زنند" و **یا خامنه ای** که در سخنرانی خود در نماز جمعه ۲۹ خرداد صف کسانی که صرفاً معترض به نتایج انتخابات هستند را از صف به زعم او "خرابکاران" جدا نمود، **نشان می دهد که دشمنان به خوبی آگاهند که مسأله توده های انقلابی ما نه اعتراض به تقلب در انتخابات، نه طرفداری از موسوی بلکه دقیقاً نفی قاطع کلیت رژیم جمهوری اسلامی می باشد.**

اما، جلوگیری از وسعت یابی شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در جنبش کنونی، یکی از برجسته ترین کوشش های ارتجاعی برای کنترل مبارزات توده ها و ممانعت از پیشروی آن در

حال حاضر می باشد. تلاش کاملاً حساب شده و آگاهانه و بسیار شدیدی صورت می گیرد که این شعار مطرح نشود. حتی در خارج از کشور در تظاهراتی که با سازماندهی اصلاح طلبان (حکومتی و غیر حکومتی، از جمله اکثریتی ها و توده ای ها) برپا می شود، به شدت و حتی با توسل به شیوه های فاشیستی و سرکوبگرانه، جلوی طرح شعارهای مربوط به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گرفته می شود، درست به گونه ای که یک موضوع کاملاً حیاتی مطرح است- که واقعاً هم اینطور است. این عمل ارتجاعی را فریبکاران در ایران، بخشاً با فقدان "آلترناتیو" توجیه می کنند؛ و در خارج از کشور نا آگاهان را ظاهراً با ارائه دلیلی منطقی (!!) فریب می دهند و آن این که چون مردم در ایران خودشان این شعار را وسیعاً مطرح نکرده اند، بنابراین در خارج هم نباید این کار را کرد.

با توجه به اهمیت طرح شعار مورد اشاره و نتایج حاصل از آن، به بعضی نکات در این زمینه باید توجه کرد. **اولاً**، شعار "مرگ بر دیکتاتور" علیرغم این که بطور صریح نفی کلیت رژیم نیست اما نباید تردید نمود که در ذهنیت توده های انقلابی شرکت کننده در جنبش که احمدی نژاد را سمبل این رژیم می دانند، مرگ بر دیکتاتور مساوی با مرگ بر همین رژیم دیکتاتور حاکم نیز می باشد. **ثانیاً** با توجه به شدت عمل وحشتناکی که رژیم برای ممانعت از پخش اخبار و گزارشات واقعی به عمل آورد تا جایی که کار به محبوس کردن اکید خبرنگاران مختلف در محل های سکونتشان در ایران کشید، به هیچوجه نمی توان پذیرفت که آنچه تا کنون از حوادث و رویدادهای چند روزه جنبش قهرمانانه مردم پخش شده، انعکاس آئینه وار همه واقعیت هاست. از طرف دیگر، نقش رسانه های امپریالیستی در تحمیق و گمراه کردن مردم مبارز ایران و در نتیجه عدم انعکاس شعارهای انقلابی مردم و از جمله شعار صریح "مرگ بر جمهوری اسلامی" از طرف آنان باید با تأمل و تعمق مورد توجه قرار گیرد. (نگارنده خود در روزهای پر التهاب تظاهرات، شاهد بود که آنها با چه ترفند ها و بکار گیری چه به اصطلاح "ظرافت" هائی از قبیل سانسور اخبار و گزارشهایی که بدستشان می رسد، فاکتور گیری از عکس و ویدئو و غیره تحت این عنوان که گویا نمی خواهند مروج خشونت باشند؛ و سپس، منعکس نمودن تنها بخش هائی که بر مبنای آن ها می توانند خط و سیاستهای خود را به پیش ببرند، می کوشیدند به سهم خود در ممانعت از جلو رفتن جنبش و رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر آن نقش ایفا کنند). با توجه به منافع رسانه های امپریالیستی، به مثابه منابع عمده و رسمی پخش خبر و گزارش، در تحریف واقعیت این مبارزات، تردیدی نباید داشت که در جاهای مختلفی از تظاهرات مردم، از میان آن "اقیانوس خروشان"، فریاد شعارهای دیگری جز آنکه خبرگزاری های رسمی منعکس نمودند، بر آسمان بلند بوده است.

ثالثاً، گذشته از همه مسایل فوق، با در نظر گرفتن این که جامعه ایران یک جامعه طبقاتی است که بر پایه سیستم اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری وابسته قرار دارد، بسیار طبیعی است که اقشار و طبقات شرکت کننده در این جنبش حامل نظرات گوناگونی باشند و در این میان کسانی وجود داشته باشند که علیرغم همه نارضایتی شان از جمهوری اسلامی،

خواهان سرنگونی آن نباشند. واقعیت این است که سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران، بر اساس منافع انحصارات سرمایه داری جهانی سازمان یافته و امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته که در ارتباطی ارگانیک با یکدیگر قراردارند، اصلی ترین دشمنان کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران را تشکیل می دهند. یکی از برجسته ترین خصوصیت این سیستم، آن است که حاکمیت سیاسی در آن، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز می باشد. به عبارتی دیگر، دیکتاتوری، ذاتی، و همراه این سیستم بوده و از آن جدائی ناپذیر است؛ یا اگر بگونه ای دیگر بیان کنیم، در جامعه ایران حاکمیتی دیکتاتور با ماهیت امپریالیستی اعمال قدرت می کند. با آگاهی به چنین واقعیت هائی است که امروز، در شرایط خاصی نظیر شرایط کنونی، می توانیم تضاد و منافع طبقات و اقشار مختلف جامعه با این حاکمیت و سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود را تشخیص داده و **متوجه شویم که "همه" در این جنبش هدف یکسان و واحدی را تعقیب نمی کنند**، و حتی اگر مبارزه آحاد مختلف جامعه بر علیه جمهوری اسلامی یک پارچه به نظر آید، واقعیت چنین نیست.

امروز، در ارتباط با جنبش جاری و برخورد به آن دو صف کاملاً متمایز را می توان مشاهده کرد. صف اول، اکثریت مردم ایران هستند که رهائی آنان در گرو سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی همراه با نابودی سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود است؛ و صف دوم را اقلیتی تشکیل می دهد که در حالی که از دیکتاتوری حکومت بسیار ناراضی و خشمگین بوده و با حرارت بر علیه آن می باشد، اما خواهان از بین رفتن سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران نیست، چرا که منافعی در گرو حفظ این سیستم می باشد و در حال حاضر سهم قابل توجهی از غارت و استثمار کارگران و زحمتکشان در دست آنان متمرکز است. وابستگان به این صف دوم، که امروز کاملاً در جهت حفظ رژیم جمهوری اسلامی تلاش می کنند، اگر با رشد جنبش، در شرایط و وضعیت خاصی از سرنگونی هم سخن بگویند، کاملاً مواظب خواهند بود که سرنگونی رژیم منجر به نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر کشور نشود. بنابراین، این اقلیت از آحاد جامعه ایران، امروز به طور طبیعی هراسناک از پیشروی جنبش توده های انقلابی، مبارزه با دیکتاتوری را در پرتو حمایت از موسوی برای خود عملی و امکان پذیر می بیند و لذا اعتراض به تقلب در انتخابات برای این بخش، نه یک پوشش بلکه خود موضوع اصلی را تشکیل می دهد. **از همین رو در جنبش کنونی باید کاملاً مواظب بود که صف آنان با صف توده های انقلابی ایران که اعتراض به نتایج انتخابات را پوششی برای به میدان آمدن خود قرار دادند، مخدوش نگردد.** بسیاری از کسانی که امروز با حرارت از موسوی دفاع نموده و یا با همه وجود تلاش می کنند تا سقف جنبش کنونی را اعتراض به نتایج انتخابات جلوه دهند، و کسانی که امروز در تظاهرات خارج از کشور با پیروی از سیاستی "آگاهانه"، از سردادن شعار نابودی جمهوری اسلامی، اجتناب کرده و یا کسانی که حتی با توسل به روش های غیردموکراتیک و سرکوبگرانه، جلوی طرح شعارهای مربوط به سرنگونی رژیم را می گیرند، مدافعین سیاسی این صف دوم بوده و از منافع طبقاتی آنان دفاع میکنند-

حتی اگر در میان این مدافعین کسانی باشند که به خاطر گیج سری سیاسی قادر به تشخیص واقعیت‌ها نباشند.

اکنون، بر مبنای آنچه که در فوق به عنوان تصویری از واقعیت‌های درونی جنبش سترگ و تاریخی اخیر توده‌های انقلابی ایران ارائه شد، می‌توان به طور فشرده به جمع‌بندی‌هایی دست یافت.

با موج عظیم خیزش توده‌ها، جنبشی در ماه خونین خرداد، توسط گرسنگان و "هیچ بودگان"، تحقیر و سرکوب شدگان، داغ‌دیده‌های سی سال حاکمیت ننگ و جنایت جمهوری اسلامی، دانشجویان، زنان و... بر پا شده، که تجلی انفجار خشم و نفرت غیر قابل توصیف اکثریت مردم ایران از رژیم جمهوری اسلامی بوده و بیانگر شدت‌گیری هر چه بیشتر تضادهای طبقاتی در جامعه ماست. این جنبش، از وسیع‌ترین و بی‌باکانه‌ترین حرکات توده‌ای بر علیه نظام حاکم، در طول عمر رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد.

جنبشی که با خیزش قهرمانانه اخیر توده‌های انقلابی ایران بوجود آمد، نقطه عطفی در تاریخ مبارزه طبقاتی در جامعه ماست که با آن فصل نوینی در تاریخ خلق‌های مبارز ایران گشوده می‌شود. اکنون دیگر، با آغاز دوره جدیدی در جنبش خلق‌های ایران، نه رژیم و نه امپریالیست‌ها قادر نیستند که شرایط مبارزاتی در جامعه را به وضع سابق برگردانده، جنبش توده‌ها را که ماهیتاً جنبشی است دموکراتیک و ضد امپریالیستی، به عقب برده و بلحاظ مبارزاتی وضعیت سابق را مجدداً در جامعه برقرار نمایند.

این جنبش در همین حد نیز که تا کنون به جلو رفته، دست‌آوردهای بزرگی داشته است. بعضی از این دست‌آوردها در ارتباط با آینده جنبش مطرح هستند و بعضی دست‌آوردها مربوط به شرایط کنونی است که در اینجا می‌توان به مواردی از آنها اشاره کرد. از جمله این که در جریان این جنبش شکوهمند، نسلی از جوانان انقلابی پا به عرصه مبارزه گذاشت که اکنون نه فقط تجربه جنگ و گریز خیابانی را با خود حمل می‌کند، بلکه می‌تواند از دیگر تجارب عملی و نظری غنی این مبارزه نیز بهره‌برد. شکی نیست که همه اینها مورد استفاده این نسل و نه فقط آنان بلکه همه نیروهای مبارز جامعه در خدمت پیشبرد یک مبارزه آگاهانه و انقلابی قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر اگر موج گسترده مبارزاتی کنونی را با خیزش دانشجویی-مردمی ۱۸ تیر، مقایسه کنیم، خواهیم دید که با خیزش عظیم اخیر، جنبش دموکراتیک و آزادیخواهانه توده‌های ما، گام‌های بزرگی را پشت سر گذاشته است؛ و از همینجا می‌توان دید که این جنبش حتی اگر در اثر سرکوب، مدتی هم خاموش گردد، به پایه‌ای برای رشد جنبش بعدی در سطحی بالاتر تبدیل خواهد شد.

جنبش سترگ اخیر با نمایش قدرت توده های بجان آمده، رعشه بر اندام دشمنان مردم ما انداخت و تضادهای درونی کمپ جنایتکاران حاکم و ماهیت ضد خلقی آنان را هر چه عریانتر به نمایش گذارد. این امر در خدمت رشد آگاهی انقلابی مردم ما قرار دارد. اما یکی از برجسته ترین نتایج این جنبش را می توان در بر ملا کردن عدم مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی نه فقط در میان خود مردم ایران بلکه در سطح جهانی مشاهده کرد. این جنبش "شیرینی" رأی را که با دغلكاری از مردم گرفته شده بود، به "زهري" در کام خامنه ای تبدیل کرد و با نشان دادن این که رژیم فاقد پایگاه مردمی است و به خصوص با عیان ساختن شدت نفرت عمومی از خامنه ای در سطحی بسیار فراتر از قبل، بر شدت بحرانی که حکومت جمهوری اسلامی امروز در چنبره آن گرفتار شده و در میان آن دست و پا می زند، افزود. این خود یک پیروزی برای جنبش اخیر می باشد.

در اینجا به دو مورد از دست آوردهای نظری جنبش اخیر نیز می توان اشاره کرد.

جنبش شکوهمند کنونی ضربه محکمی بر دستگاه "گفتمان" سازی اصلاح طلبی طبقه حاکم و مرتجعین وارد کرد. این دستگاه، سالهاست که با پیشبرد یک کارزار مسموم ایدئولوژیک بر علیه نیروهای انقلابی و پیشروان طبقه کارگر، می کوشد انرژی انقلابی نیروهای مبارز جامعه را در چهار چوب تضادهای درونی فیما بین دشمنان خلق به هرز برده و امید به تغییر نظام از طریق مبارزه انقلابی و نیروی سازمان یافته خود توده ها را مضمحل سازد. بر این اساس دست اندرکاران، از طریق "گفتمان" سازی های خود تلاش دارند که اصلاح پذیری جمهوری اسلامی را که افسانه ای بیش نیست، به مردم بیاوراند. اما جریان همین شعبده بازی انتخابات دور دهم ریاست جمهوری و پیامدهای بعدی آن، بیش از هر "گفتمان"ی، در عمل ثابت کرد که جمهوری اسلامی، اصلاح پذیر نبوده و تا این رژیم پا بر جاست، امکان تغییر شرایط به نفع تأمین خواسته های اساسی توده ها وجود ندارد. همچنین این جنبش با به میدان آوردن نیروی عظیمی از جوانان انقلابی که شدیداً خواهان نابودی رژیم جمهوری اسلامی هستند، نشان داد که وقتی "گفتمان" سازان این طور جلوه داده بودند که گویا جوانان ایران از انقلاب روی گردان بوده و تنها به تغییر از بالا امید بسته اند، تا چه حد دروغ گفته و فریبکار بوده اند. امروز، چه با تکیه بر افشاگری های خود سردمداران رژیم در مورد دزدی ها و فساد گسترده در میان حکومتیان و چه با تکیه بر اعتراف جناحی از حکومتیان به تقلب در انتخاباتشان، توده های مردم با روشنی بیشتری می توانند دریابند که "راه" تغییر واقعی برای بهبود زندگیشان، مسیر اصلاح طلبی نبوده بلکه، همانا راه "انقلاب" متکی بر قدرت و نیروی خود توده هاست.

درک این امر که حاکمیت سیاسی مبتنی بر سیستم سرمایه داری وابسته، بطور اجتناب ناپذیر همواره با سرکوب و دیکتاتوری عجین است، و این دیکتاتوری در شکل سرکوب قهر

آمیز و اختناق مداوم، عامل اساسی ابقاء سلطه امپریالیستی در جامعه ماست(که یکی از پایه های تحلیل چریکهای فدائی خلق از جامعه ایران را تشکیل می دهد)، از اهمیت بسیار زیادی برای راهگشائی مبارزاتی برخوردار است. این حقیقت با خیزش اخیر توده ها در مقیاسی میلیونی که با خشمی انقلابی در مقابل قدرتمداران قد علم کردند، بیش از پیش آشکار و به اجتماعی ترین وجهی به آن مهر تأیید زده شد. معلوم شد که علیرغم ظواهر امور و علیرغم تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک وسیع ارتجاعی که حاکی از آن بود که گویا نسل جوان کنونی کاری به مسایل سیاسی نداشته و دارای انرژی مبارزاتی نیست، اما در واقعیت امر، این نسل از انرژی عظیم مبارزاتی برخوردار بوده است و این انرژی مبارزاتی اساساً به دلیل اعمال شدیدترین سرکوب ها و قهر ضد انقلابی، در پشت سد دیکتاتوری فشرده و محبوس نگاه داشته شده بود. تعمق در مورد این حقیقت می تواند این موضوع مهم که با پی ریزی کدام مبارزه آگاهانه در جامعه می توان در سد دیکتاتوری حاکم شکاف انداخته و در جریان یک مبارزه انقلابی و هم جانبه با دشمن، موفق به بسیج و سازماندهی توده ها شد را در مقابل جوانان مبارز ما قرار بدهد. قابل تأکید است که در این راه آموزش از تحلیل ها و تجارب چریکهای فدائی خلق یاری بخش خواهد بود ولی این خود جوانان امروز ایران هستند که باید با تحلیل از شرایط امروز جامعه ایران، تاکتیک های مبارزاتی منطبق بر شرایط کنونی جامعه را دریابند.

در پایان، در ارتباط با نظر کسانی که با تأکید بر بخشی از واقعیت یعنی عدم وجود یک رهبری انقلابی متشکل در جنبش اخیر، با حرارت، شکست و بی سرانجام بودن آن را جار می زنند باید گفت: اگر بوجود آمدن سازمانی از انقلابیون کمونیست به مثابه تشکلی که بتواند نقش رهبری در جنبش انقلابی مردم ایران ایفاء کند، ضرورتی است که بدون آن نمی توان نقشی آگاهانه در جنبش ایفاء نموده و راه را تا سر منزل مقصود پیمود، این جنبش با پرورش نسلی از مبارزین انقلابی در درون خود، بهترین زمینه را برای این منظور به وجود آورده است. هر چه جنبش کنونی از امکان بیشتری برای رشد و پیشرفت برخوردار شده و هرچقدر بیشتر بتواند، پرده ربای اصلاح طلبان را دریده و با آشکاری کامل، واقعیت خود را که جنبشی است بر علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته آن، عیان سازد، و بطور کلی هر چقدر امکان رادیکالیزه شدن بیشتری را داشته باشد، به شکوفائی استعدادها و خلاقیت ها و به دامن گیری هر چه وسیع تر ابتکارات انقلابی منجر شده و فضا و امکانات بیشتری برای متشکل شدن جوانان مبارز و ایجاد تشکل های آگاه و انقلابی فراهم خواهد ساخت. با توجه به این واقعیت باید به نیروهای فوق گفت که اگر مساله شان بواقع فقدان رهبری انقلابی و عدم وجود یک نیروی انقلابی سازمانیافته در این مبارزات است، قاعدتاً باید بکوشند با تمام قوا در جهت تقویت جنبش توده ای جاری قدم بردارند تا بر بستر آن امکان بوجود آمدن و رشد چنین نیرویی ایجاد گردد.

واقعیت این است که هر چه این جنبش بیشتر تداوم یافته و بیشتر به جلو رفته و سطح و شعارهای آن ارتقاء یابد، دشمنان مردم- از خود جمهوری اسلامی گرفته تا نیروهای امپریالیستی- را با مخمصه های بیشتری مواجه خواهد ساخت؛ و از این طریق فضا و امکانات بیشتری را برای تحقق آرمان های انقلابی طبقه کارگر و خلق های قهرمان ایران در اختیار آنها قرار خواهد داد. با چنین دید استراتژیکی است که تمامی نیروهای مبارز و انقلابی و تمامی انسانهای شرافتمند و آزاده ای که قلبشان برای سعادت توده های محروم می تپد و برای ایرانی دمکراتیک و فارغ از فقر و فلاکت و سرکوب مبارزه می کنند، وظیفه دارند به هر نحو ممکن از مبارزات جاری توده های تحت ستم دفاع کرده و با گرمی داشت یاد جوانان دلاور و عزیزانی که در این مصاف نابرابر با دشمن جان باختند، در هر کجا که هستند، پژواک گر صدا و پیام حق طلبانه آن باشند.

اشرف دهقانی

۸ تیر ۱۳۸۸